

درنگی در روایی شهادت فرزند علیه پدر

اردوان ارژنگ*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۰۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۹/۰۷)

چکیده

در قانون مدنی (ماده ۱۳۱۳) و آیین دادرسی مدنی (ماده ۱۵۵) به طور غیر صریح به دلیل اطلاق مواد قانونی شهادت فرزند علیه پدر پذیرفته شده است. در حالی که این حکم با رای و نظر مشهور، سازگار نیست که قرابت را مانع قبول شهادت می‌دانند. چرا که عدالت مفروض الوجود در شاهد، مانع توجه تهمت می‌شود. اقامه‌ی شهادت، از حقوق اجتماعی افراد است و نمی‌توان فردی را بی‌جهت از آن محروم نمود. این نوشتار با نگاهی نقادانه به نظریه‌ی مشهور، انگاره‌ی پذیرش شهادت فرزند علیه پدر را مناسب‌تر می‌بیند. اطلاق ادله‌ی قرآنی و روایی ناظر به لزوم ادای شهادت و دال بر حرمت کتمان آن (که برخی نص و صریح‌اند و پاره‌ای، ظاهر) و همچنین اطلاق و شمول ادله‌ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر و نیز اصل اولیه‌ی جواز شهادت و عدم ممنوعیت شهادت (که در قالب‌های دیگری نیز قابلیت صورت‌بندی و تقریر دارد) و همچنین لزوم تحقق و دست‌یابی به مقصد و مقصود شارع، کمک می‌کند تا این ادعا، قوی‌تر و مستندتر، جلوه نماید.

کلید واژه: شهادت، فرزند، پدر، عقود، عدالت، تهمت، قرابت

مقدمه

از نظر اسلام، عدالت، آرمانی مقدس و با ارزش است. مسلمانان باید به صورت فردی و جمعی و در تمامی ارتباطها و پیوندهای خود آن را عملی سازند و حتی نسبت به دشمنان خود نیز آن را مرود توجه قرار داده و سرانجام جامعه‌ای بر اساس عدل و قسط به وجود آورند. از روشن‌ترین مصادیق عدالت این است که افراد، برای رضای خدا شهادت به حق دهند، هرچند به ضرر خود و یا به زیان پدر و مادر و خویشاوندان باشد. این صفت از مؤثرترین عوامل حفظ حقوق انسان‌ها است. اقامه‌ی شهادت باید برای خدا باشد، یعنی در شهادت نباید غایت و هدفی به جز رضایت خدای تعالی داشت. با توجه به آیه‌ی شریفه: «وَ أَقِمْوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ (الطلاق، آیه ۲) که شهادت برای خدا باشد، معنایش این است که این عمل، مصداق پیروی از حق و به خاطر اظهار حق و زنده کردن آن باشد. از متفرعات شهادت، گواهی و شهادت فرزند علیه پدر خود است. آیا فرزند می‌تواند در دادگاه علیه پدر خود شهادت دهد؟ این مساله آن‌گاه جدی‌تر می‌شود که بدانیم قانون در این مورد ساکت بوده و فقیهان هم با تردید در آن وارد شده‌اند. ماده «۱۵۵» آیین دادرسی کیفری در بیان شرایط شهود، مقرر داشته که شهود باید دارای شرایط زیر باشند: ۱- بلوغ ۲- عقل ۳- طهارت مولد ۴- عدالت ۵- عدم وجود انتفاع شخصی برای شاهد یا رفع ضرر از وی ۶- عدم وجود دشمنی بین شاهد و طرفین دعوا ۷- عدم اشتغال به ولگردی. به هر حال در قانون مدنی و قانون آیین دادرسی در امور مدنی و کیفری جدید برای شهادت فرزند علیه پدر منعی ذکر نشده است. به سخن دیگر، شهادت فرزند، له و علیه پدر (به طور مطلق) پذیرفته شده است. این ماده‌ی قانونی با نظر مشهور فقهاء، دایر بر نادرستی شهادت فرزند علیه پدر، همخوانی ندارد. گرچه می‌توان از این سکوت و عدم منع توسط قانون، رای به عدم اشکال و در نتیجه قبول و پذیرش شهادت داد. اما از طرف دیگر طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر کند و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه، از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد. از این رو سکوت قانون، مراجعه‌ی به منابع فقهی و نظر فقها را اقتضاء می‌کند. کدامیک از این دیدگاه‌ها از قوتی قابل قبول و از ارزش استنادی بالاتری برخوردار است؟ بررسی ارزشمندی ادله در اثبات مدعاها، جهت و سویه این نوشتار است.

۱. مفاهیم

الف: چستی شهادت (گواهی)

شهادت در لغت به معنای حضور و عدم غیبت آمده است (حمیری، ۱۴۲۰، ج ۶، ص ۵۶۳). در اصطلاح فقیهان چنین تعریف شده است: «إخبار جازم عن حق لازم للغير واقع من غیر حاکم» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱، ص ۷). تعریف شهادت یا گواهی در قانون مدنی و قانون آیین دادرسی مدنی نیامده است. برخی حقوقدانان می‌گویند: شهادت عبارت است از اخبار شخص، از امری به نفع یکی از طرفین دعوی و به زیان طرف دیگر (امامی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۱۸۹ و جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، ص ۳۹۷). شهادت شهود از ارکان اساسی تحقیقات قضایی به شمار می‌رود. به همین سبب از شهود به چشم و گوش دستگاه قضایی تعبیر می‌شود. از دیگر سو در امور قضایی و کیفری رایج، تهیه سند و یا دلایل دیگر برای اثبات ادعا بسیار دشوار است. به همین جهت، اظهارات شاهدان و مطلعان از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. در نظام دادرسی اسلام، با وجود صراحت آیات قرآن مجید مبنی بر حرمت کتمان شهادت، در صورتی شاهد، ملزم به ادای شهادت می‌شود که موجب ضرر و مشقتی برای او نشود و همچنین اجرای عدالت، تأمین امنیت و مبارزه با جرم و جنایت، بدون الزام شاهد به ادای شهادت، ممکن نباشد. سبب تأکید و تکیه‌ی فقیهان بر شهادت، حصول اطمینان از گفته‌های شاهدان است. چراکه آنان بایستی عادل باشند. این عدالت، موجب وثوق و اعتماد به قول و سخن آنان می‌شود.

ب: چستی تهمت

بحث مانعیت شهادت خویشاوندان و به‌ویژه شهادت فرزند علیه پدر، در فقه در ذیل شرط عدم تهمت آمده است. از همین رو تعریف تهمت، به روشن‌تر شدن مسأله، مساعدت و کمک می‌کند. در کتب فقهی، کمتر تعریف و بیشتر به ذکر مصادیق پرداخته شده است. مهم، یافتن ضابطه‌ای است که بتوان از راه آن، اتهام را از غیر آن تمیز و تشخیص داد. برخی گفته‌اند مراد از متهم، کسی است که دارای حالتی باشد که انسان را به توهم اندازد که او دروغ می‌گوید. یعنی موجب می‌شود حالت راست‌گویی و دروغ‌گویی او در شهادت، برای انسان علی‌السویه گردد یا معلوم شود در واقع به دلیل این که نفعی عایدش شده یا ضرری از او دفع می‌شود، دروغ می‌گوید. (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۸، ص ۲۲۵). شهید ثانی بر این باور است که تهمت این است از این که درباره شاهد، گمان رود او با گواهی و شهادت، نفعی را برای خود می‌جوید یا

ضرری را از خود دور می‌کند (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۱۳۱). بنابراین یکی از شرایط شاهد این است که در معرض تهمت نباشد. البته نه به طور مطلق، بلکه تهمتی که از اسباب خاصی حاصل شود، مانند نفع شخصی شاهد در شهادت، دفع ضرری از خودش، شهادت به ضرر کسی که با وی عداوت و دشمنی دنیوی دارد. معمولاً چنین افرادی نمی‌توانند و نمی‌خواهند حقیقت را آنچنان که هست، بیان کنند. چرا که خواسته یا ناخواسته در جهت نفع خود، سخن گفته و سخنشان، خالی از غرض نخواهد بود. البته نسب (هر قدر که نزدیک باشد) مانع پذیرش شهادت نمی‌شود و به طریق اولی شهادت دوست برای دوست یا علیه وی منعی ندارد. نه در فقه و نه در قانون، عدم قرابت سببی و نسبی بین شاهد و اصحاب دعوی، شرط قبول شاهد دانسته نشده است. به همین جهت، معلوم می‌شود خویشاوندی (هر چند شخص را در مظان اتهام قرار می‌دهد)، مانع پذیرش شهادت نیست.

۲. احترام و عقوق والدین

احترام و بالاتر و همه‌جانبه‌تر از آن، احسان به پدر و مادر تا بدان حد و پایه، واجب، لازم و واجد اهمیت است که بعد از توحید و خداپرستی، ذکر شده است. «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (سوره الاسراء- آیه ۲۳) همچنان که عاق شدن بعد از شرک ورزی به خدا از بزرگترین گناهان است. عقوق از ماده عقق (عق) و به معنی سرکشی و نافرمانی از پدر و مادر و بریدن از ایشان می‌باشد. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۲۵۶). «عاق» به معنای آزار دهنده و نافرمان از پدر و مادر (حسینی دشتی، ۱۳۷۹، ج ۷، ص ۱۷۸) و اسم فاعل از «عقوق»، (در اصل به معنای شکافتن و پاره نمودن) است. از آن رو نافرمانی پدر و مادر را عقوق نامند که رشته‌ی طاعت آن‌ها را پاره می‌نماید. عقوق والدین به این است که فرزند، حرمت آن‌ها را رعایت ننگه نداشته و بی ادبی نماید. آن‌ها را به وسیله‌ی گفتار یا رفتاری برنجاند و آزار و اذیت کرده و در امور مختلف، نافرمانی نماید. این عقوق و عاق شدن، از جمله گناهان کبیره معرفی شده است. روشن است انجام گناه کبیره، ویژگی عدالت را از فرد می‌ستاند و او را معنون به عنوان فاسق می‌نماید. احکامی از جمله عدم پذیرفتن شهادت، بر عنوان فاسق، مترتب می‌شود. چرا که شاهد باید عادل باشد.

۳. مناظ و گستره‌ی وجوب اطاعت

شاید تصور شود لازمه‌ی احترام به والدین، اطاعت مطلق از ایشان در تمامی امور است. اما

از دیدگاه قرآن چنین نیست. بنابر آیات قرآن (لقمان، آیه ۱۵ و اسراء، آیه ۲۳)، احترام به پدر و مادر و اطاعت از ایشان تنها در جایی سفارش و لازم شمرده شده است که به مخالفت با واجبات دینی و خروج از عدالت و حق، منتهی نشود. در مواردی که پدر و مادر آگاهانه یا ناآگاهانه فرزند خود را از انجام واجبات و الزامات دینی (فرائض دینی) منع کرده و یا او را به معصیت و خلاف شرع (حرام) امر کنند، اطاعت از آنان نه تنها واجب نیست، بلکه حرام است. اگر فرزند توانایی دارد، باید در این موارد با آنان مخالفت کرده و واجبات دینی خود را انجام دهد و معصیت و خلاف شرع را ترک گوید. اگر توانایی مخالفت ندارد و مجبور به ارتکاب حرام و یا ترک واجب شود، گناه و عقوبت آن متوجه کسی (پدر و مادر) است که او را به گناه انداخته است. عقوبت این کار بستگی به نوع واجبی دارد که ترک شده یا گناهی که فرزند انجام داده است. امام علی (ع) فرمود: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»: «اطاعت از مخلوق (هر کس که باشد) در انجام معصیت خداوند، پذیرفتنی نیست» (سید رضی، ۱۴۱۴، ص ۴۳۸). بنابراین می توان گفت مرز حقوق واجب والدین، عمل به خواسته‌ی آنان است تا آنجا که به لحاظ اخلاقی، عدم انجام آن موجب اذیت ایشان نشده و از نظر فقهی، خواسته‌ی آن‌ها، انجام حرام یا ترک واجب نباشد.

۴. دامنه‌ی زمانی احترام و حقوق والدین

آموزه‌های بسیاری وجود دارد که اشاره به مقام والای پدر و مادر دارند و وظیفه‌ی فرزندان را در قبال زحمات ایشان بازگو می کنند. نباید رابطه انسان و پدر و مادرش، مقدم بر رابطه او با خدا باشد. همچنین نمی توان و نباید عواطف خویشاوندی، حاکم بر اعتقادات مذهبی شود. یادآوری این نکته از آن رو است که عده‌ای برآند شهادت فرزند علیه پدر تا زمانی که او زنده باشد، صحیح نیست اما بعد از وفات پدر، روا است. چراکه دیگر عاق والدین نمی شود. البته این تلقی با منابع دینی، همخوانی و سازگاری ندارد. زیرا احترام و حقوق والدین با مرگ آنان قطع نمی شود. از پیامبر (ص) سوال شد: آیا پس از مرگ هم احسانی برای والدین هست؟ فرمود: آری، از راه نماز خواندن برای آنان و استغفار برای ایشان و وفا به تعهدات و پرداخت بدهی هایشان و احترام دوست آنان^۱. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۶۳۲). همچنین از امام صادق (ع) روایت شده است: «هر آینه کسی که نسبت به پدر و مادر خود نیکوکار بوده و پس از مرگ

۱. وَ عَنْهُ (ص): أَنَّ رَجُلًا قَالَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ بَقِيَ مِنَ الْبِرِّ بَعْدَ مَوْتِ الْآبَوَيْنِ شَيْءٌ قَالَ نَعَمْ الصَّلَاةُ عَلَيْهِمَا وَ الْإِسْتِغْفَارُ لَهُمَا وَ الْوَفَاءُ بِعَهْدِهِمَا وَ إِكْرَامُ صَدِيقَيْهِمَا وَ صِلَةُ رَحِيمِهِمَا

آنها دین آنان را ادا نمی‌کند و برای آنان استغفار نمی‌نماید، خداوند او را در شمار آزار دهندگان قرار می‌دهد و بسا که کسی آزار دهنده پدر و مادرش بوده و در حیثشان به آنان نیکی نمی‌کرده است ولی پس از مرگشان دین آنان را ادا کرده و برایشان استغفار نموده است، پس خداوند او را در شمار نیکی‌کنندگان به والدین قرار می‌دهد^۱». (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۴۱۷ و حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸، ص ۳۷۲). از این روایات فهمیده می‌شود احترام به پدر و مادر، مورد عاق قرار گرفتن، بخشیده شدن توسط آنان، تحصیل خوشنودی و رضایت آنان با مرگ ایشان خاتمه نمی‌یابد. بنابراین مرگ و حیات والدین در این حکم دخالتی ندارد. یعنی چه بعد از مرگ و چه در زمان حیات، امکان عاق شدن وجود دارد.

۵. انگاره‌ها و ادله

گواهی و شهادت دادن، یکی از حقوق اجتماعی افراد است. به همین جهت نمی‌توان کسی را از آن محروم نمود مگر بوسیله قانون. گواهی پدر، له یا علیه فرزند، صحیح و پذیرفته است. همچنین حکم پدر، در صورتی که حاکم و قاضی باشد له یا علیه فرزند خود، نافذ است مگر در مورد فرزند صغیر، که به عنوان ولیّ وی، شهادتش به نفع او پذیرفته نمی‌شود. به هر حال شهادت پدر به نفع یا علیه فرزند و همچنین شهادت فرزند به نفع پدر مورد پذیرش است (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۲۹۷ و شیخ مفید، ۱۴۱۳، ص ۷۲۶ و سید مرتضی، ۱۴۱۵، ص ۴۹۶). شهادت فرزند علیه پدر، مورد اختلافی از شهادت اقارب است. برخی به عدم جواز آن رای داده‌اند. پاره‌ای دیگر روایی و جواز را برگزیده‌اند. هر کدام از این انگاره‌ها به استناد ادله‌ای، سعی بر به کرسی نشاندن مدعای خود دارند. ادله‌ای که دیدگاه‌های مختلف را پشتیبانی می‌کنند به شرح ذیل گزارش می‌شود. قوت و قدرت هر کدام از ادله در مسیر و فرآیند بررسی روشن می‌شود.

۵.۱. ادله‌ی دیدگاه عدم جواز

پاره‌ای از فقیهان، شهادت فرزند علیه پدر را بر نتافته و رای به عدم روایی آن داده‌اند. (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۲۹۶ و ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۳۴ و شیخ مفید، ۱۴۱۳، ص ۷۲۶ و شیخ صدوق، ۱۴۱۸، ص ۲۸۷ و علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۹۶ و فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۴،

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ لَيَكُونُ بَارَأَ بَوَالِدَيْهِ فِي حَيَاتِهِمَا - ثُمَّ يَمُوتَانِ فَلَا يَقْضِي عَنْهُمَا الدَّيْنَ - وَلَا يَسْتَغْفِرُ لَهُمَا فَيَكْتُبُهُ اللَّهُ عَاقًا - وَإِنَّهُ لَيَكُونُ فِي حَيَاتِهِمَا غَيْرَ بَارٍ بِهِنَّ - فَإِذَا مَاتَا قَضَى عَنْهُمَا الدَّيْنَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمَا - فَيَكْتُبُهُ اللَّهُ بَارَأَ

ص ۴۲۷ و گلپایگانی، ۱۴۰۵، ص ۱۶۸). اینان مدعای خود را با دلایلی همراه می‌کنند.

الف: اولین دلیل این انگاره، آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی لقمان است: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبِهُمَا فِي الدِّينِ مَعْرُوفًا» یعنی «و هرگاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن». چنین استدلال می‌شود که هر کس علیه پدرش شهادت بدهد با او به نیکی رفتار نکرده است. شارع مقدس در قرآن چنین رفتاری را منع کرده است. یعنی کسی حق ندارد علیه پدر خود شهادت بدهد. فرزندى که علیه پدرش شهادت می‌دهد در معرض اتهام است و آن اتهام این است که در معرض عاق والدین قرار می‌گیرد. (فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰، ص ۳۰۸). یعنی شهادت فرزند علیه پدر، معنون به عنوان نیکی و معروف (معروف قرآنی) نیست. بلکه خلاف معروف و نیکی مورد انتظار خداوند است. فرزند با رها کردن نیکی به پدر و مادر، عاق می‌شود. از سوی دیگر عاق شدن از جمله گناهان کبیره است و فرزند، فاقد صفت عدالت شده و سرانجام به همین دلیل نمی‌تواند شهادت بدهد. به دیگر سخن فرزندى که می‌خواهد علیه والدین شهادت دهد، به سبب گناه کبیره (عاق شدن) و در نتیجه‌ی عادل نبودن (نه به جهت دیگری)، شهادتش رد می‌شود. جهت و دلیل دیگر این که فرزند با شهادت علیه پدر، عملاً وی را تکذیب کرده و نسبت دروغ‌گویی به او داده است. رنجش خاطر پدر در اثر نسبت دروغ‌گویی، عاق شدن فرزند را به دنبال خواهد داشت. البته این استدلال برکنار از نقد و فارغ از ضعف نیست، زیرا:

اولاً: شهادت علیه پدر، تلازم، وابستگی و ملازمه‌ای با دروغ انگاشتن ادعای او ندارد. ممکن است با اقامه‌ی شهادت توسط فرزند، واقعیت موضوع و اصل ماجرا و به یاد پدر بیاید و او از ادعای خود، برگردد. بنابراین، این سخن که شهادت علیه پدر، موجب عقوق و نشان تکذیب اوست، موجه و قابل دفاع نمی‌نماید.

ثانیاً: شهادت علیه پدر هرگاه به قصد اقامه‌ی حق باشد، نه تنها تکذیب پدر نیست بلکه موجبات فراغت ذمه‌ی وی را فراهم آورده و در حقیقت، احسان و نیکی در حق او شمرده می‌شود. از همین رو نمی‌تواند باعث عقوق شود. بنابر آیات قرآن و آموزه‌های دینی، احترام به پدر و مادر و اطاعت از ایشان تنها در جایی لازم است که به مخالفت با واجبات دینی، دستورات شرعی و خروج از مسیر عدالت و حق، منتهی نشود. افزون بر آن، احقاق حق مظلوم، وظیفه‌ی هر فرد است. فرزند به عنوان فردی مسلمان، وظیفه و تکلیف دارد با ادای شهادت،

مظلوم را در دست یابی به حقش، یاری نماید. از سویی دیگر، بیان سخن حق و تخلیص و رهاسازی ذمه‌ی هر فرد از حقی که برعهده دارد، خود نوعی کمک، یاری دادن، تعاون و احسان به او تلقی می‌شود. بنابراین شهادت علیه پدر و تخلیص ذمه‌ی او از کار ناصوابی که در حق دیگری انجام داده، عین معروف است نه مخالف آن. چراکه فرزند با گواهی خود، کار ناروایی انجام نداده است که مستحق عاق شدن و خروج از عدالت باشد. بلکه عملی در خور، شایسته و قابل تحسین و بلکه واجب انجام داده است. حتی می‌توان عکس آن را ادعا کرده و بگوییم اگر شهادت ندهد، عملی ناروا و حرام انجام داده و ویژگی عدالت را از دست می‌دهد.

ثالثاً: در آیه‌ی شریفه، موضوع، پدر و مادر (هر دو) است. حال آن که باورمندان به این دیدگاه تنها پدر را جدا کرده و شهادت فرزند علیه او را نپذیرفته، اما شهادت فرزند علیه مادر را بی‌اشکال می‌دانند. اگر این استدلال صحیح باشد، شهادت فرزند علیه مادر به طریق اولی پذیرفته نخواهد بود. زیرا نیکی در حق مادر، لازم‌تر و زحمات مادر، کمتر قابل جبران و در واقع، جبران‌نشدنی است. مادر به جهت وضعیت روحی و روانی خاص زنانه، زودتر دل شکسته می‌شود. در حالی که همه فقهاء چنین شهادتی را مجاز شمرده‌اند. افزون بر آن در فرض درستی و صحت این استدلال، اطاعت از پدر، حتی در موارد ارتکاب گناه و ترک واجبات، لازم می‌شود. پیامد و لازمه‌ای که نمی‌توان به آن پای‌بند بود.

رابعاً: اگر شهادت فرزند علیه پدر، موجب عاق شدن شود، می‌توان گفت پدر هم ممکن است به سبب شهادت علیه فرزند، عاق او شود. منابع دینی، مشکل عقوق را منحصر به عاق شدن فرزند توسط والدین نمی‌دانند. بلکه عکس آن یعنی عاق شدن والدین، از سوی فرزند هم، محتمل و ممکن است. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «پدران و مادران عاق فرزندان خود می‌شوند چنانچه فرزندان عاق پدر و مادر می‌شوند»^۱. (حر عاملی، ۱۴۱۳، ج ۲۱، ص ۴۸۰ و شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۱۱۲ و کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱۱، ص ۴۴۶). به همین جهت اگر عاق شدن فرزند به سبب شهادت علیه پدر پذیرفته شده و حکم به عدم جواز شهادت فرزند علیه پدر داده شود، این احتمال هم وجود دارد والدین، عاق فرزندان شوند و این یعنی عدم پذیرش شهادت والدین علیه فرزند. در حالی که صحت شهادت پدر علیه فرزند، مورد پذیرش همگان است. شاید گمان و تصور شود در اینجا همانند دانستن شهادت فرزند علیه پدر با شهادت پدر علیه فرزند، از نوع قیاس مع الفارق و مع المایز است. چراکه پدر نسبت به فرزند، ولی نعمت است ولی

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَا كَيْدُهُمَا مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ كَيْدُهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا.

عکس آن، صادق نیست. اگر برخی سخن از ناروایی شهادت فرزند علیه پدر می‌گویند، مبنایشان این است که علیه ولی نعمت نمی‌توان و نباید شهادت داد، اما در شهادت پدر علیه فرزند، چنین مبنایی وجود ندارد. اندکی تأمل و درنگ، نادرستی این تصور و گمان را روشن می‌کند. زیرا این همانند دانستن و آن حکم، مبتنی بر امکان عاق شدن والدین توسط فرزندان است. بنابراین رد استدلال و استناد مخالفان به آیه که در پاسخ چهارم ما و این که بر پایه‌ای مشترک و بر مبنایی همگن، صورت‌بندی شده است، نه تنها مع‌الفارق نیست، بلکه بلافارق و با داشتن وجه اشتراک (امکان و احتمال عاق شدن هر کدام توسط دیگری) است که حتی می‌توان آن در قالب قیاس اولویت، تقریر و صورت‌بندی کرد. در نتیجه می‌توان به نادرستی این سخن که شهادت فرزند علیه پدر، موجب عاق شدن فرزند می‌شود، پی‌برد.

ب: روایت مرسله‌ی صدوق

روایتی را شیخ صدوق بدون ذکر حتی یک نفر از سلسله‌ی راویان، نقل کرده است. این روایت علی‌رغم مرسله‌بودن، بسیار مشهور و معروف است. «لاتقبل شهادة الولد علی والده» شهادت فرزند علیه پدرش پذیرفته نیست. (شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۲). با توجه به ضعف روایت از حیث سند و مرسله بودن آن، نمی‌تواند مستند حکم واقع شود. البته این خدشه و ضعف (یعنی ارسال) در سند روایت، بر مبنای دانشورانی است که مرسله‌بودن را از هیچ محدثی حتی شیخ صدوق نمی‌پذیرند. محقق اردبیلی (۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۴۰۵) با عبارت (و خبر الصدوق غیر معلوم السند، فکیف الصحه)، بر این نکته تصریح می‌کند. ذیل آیه‌ای که در مورد روایی و جواز شهادت علیه پدر است، در باره‌ی مرسله‌های که شیخ صدوق، ناقل آن است، مطالبی آورده‌ام.

ج: اجماع

اجماع، مهمترین و شاید قوی‌ترین دلیل این دیدگاه است. طبق گزارش صاحب جواهر در مورد قبول شهادت علیه پدر (نسبت به مال یا حق) اختلاف وجود دارد. شهرت منقول و تحصیلی فقیهان (که زیاد هم هستند) بر عدم پذیرش است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱، ص ۷۴). شیخ طوسی در کتاب خلاف (طوسی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۲۹۸) و ابن ادریس در کتاب سرائر، ادعای اجماع دارند. (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۳۴). به نظر می‌رسد این اجماع از دو جهت مورد اشکال

باشد. نخست؛ بدان سبب که ممکن است مدرک و مستند اجماع، روایت پیشین (لا تقبل شهادة الولد علی والده) و یا روایات مشابه باشد، این نوع اجماع، موسوم به اجماع مدرکی است. اصولیان و فقیهان چنین اجماعی را ارزشمند و معتبر ندانسته و برای آن، ارزش اثباتی در نظر نمی‌گیرند. از همین رو این دلیل برای اثبات عدم جواز گواهی و شهادت علیه پدر از کفایت لازم و کافی، برخوردار نیست. چرا که هرگاه درباره‌ی حکم مسأله‌ای، دلیلی از کتاب و سنت وجود داشته باشد، اجماع حتی اگر مسلم باشد، دلیل کافی و مکفی، تلقی نمی‌شود.

دوم این که اجماع در اینجا، کامل و تمام نیست. صغرای دلیل یعنی وجود و تحقق اجماع، مشکوک و نامعلوم است. با وجود اختلاف دیدگاه‌ها و نظریات، نمی‌توان اجماع را محقق دانست. ظاهراً سید مرتضی مخالف است. (علم‌الهدی، ۱۴۱۵، ص ۴۹۶ و اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۴۰۶). علامه در تحریر الاحکام در این حکم، تردید روا داشته است. (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۲۵۴). برخی از فقیهان متأخر به پذیرش شهادت فرزند علیه پدر، تمایل نشان داده‌اند. (رک: اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۳۰۹). شهید اول در کتاب الدروس، رای مخالف را بر نتافته و شهادت فرزند علیه پدر را پذیرفته است (شهید اول، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۳۲). افزون بر این، آنچه دلیل اجماع را سست‌تر می‌کند آن است که حتی برخی عالمان پیشین مانند ابن جنید و ابن عقیل، نفیاً و اثباتاً متعرض این مسأله نشده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۱۵، ص ۲۹۴ و خوبی، ۱۴۲۲، ج ۴۱، ص ۱۱۷ و شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۴، ص ۱۹۵). با وجود این همه مخالفت، تردید و بیان نکردن مسأله، می‌توان وجود اجماع را تحقق نیافته، تلقی کرد. به دیگر سخن، صغرای دلیل (وجود و تحقق اجماع)، مورد اشکال است. بنابر نقل شیخ طوسی، پاره‌ای از عالمان اهل سنت با این مسأله، به گونه‌ی تفصیلی برخورد کرده‌اند. بدین ترتیب که شهادت علیه پدر در موضوعات مالی مانند دین را پذیرفته، اما در اموری مانند قصاص آن را قبول ندارند (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۲۹۷). اینان می‌گویند به دلیل این که پدر به سبب جنایت بر فرزند، کیفر و عقوبت نمی‌شود، شایسته نیست فرزند با شهادت خویش موجب مجازات و عقوبت پدر گردد (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۴، ص ۱۹۷). ناروایی قیاس در چنین مواردی و نیز اتفاق نظر قریب به اجماع فقیهان امامیه در این مورد موجبات عدم توجه و بی‌اعتباری این قول عالمان عامه را فراهم ساخته است. (گلپایگانی، ۱۴۰۵، ص ۱۶۸). هر چند این سخن از جهت پذیرش شهادت فرزند، با دیدگاه ما در این نوشتار، سازگارتر است. اما مبنا و دلیل آن با مستند متفاوت است و از جهت عدم پذیرش، ادله‌ی موافقان، آن را از اعتبار می‌اندازد.

۵.۲. ادله‌ی دیدگاه جواز

پاره‌ای از فقیهان و دانشوران، دیدگاه عدم جواز شهادت فرزند علیه را نپذیرفته و معتقد به روایی و جواز و حتی وجوب و لزوم گواهی فرزند علیه پدر هستند. باورمندان به این دیدگاه به دلایلی تمسک و توسل نموده‌اند تا مدعای خود را برکسی اثبات نشانند. (علم‌الهدی، ۱۴۱۵، ص ۴۹۶ و شهید اول، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۳۲ و شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۴، ص ۱۹۵ و فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰، ص ۳۰۷ و طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۱۵، ص ۲۹۰ و موسوی خویی، ۱۴۱۰، ص ۲۴).

الف: نخستین دلیل این گروه، آیه‌ی ۱۳۵ سوره نساء است که به اقامه شهادت، فرمان می‌دهد، هر چند علیه والدین و سایر خویشاوندان باشد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید قیام به عدالت کنید و برای خدا شهادت دهید، اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما، یا پدر و مادر و نزدیکان شما باشد». نتیجه‌ی اطلاق آیه و عدم حصر مفاد آن به شهادت فرد یا گروه خاص، ما را مجاز و حتی ملزم به پذیرش شهادت فرزند می‌کند. بلکه از امر قرآن (کونوا قوامین) به علاوه عدم انحصار این امر در گونه‌ای خاص از شهادت و گواهی، می‌توان استنباط کرد که بر فرزند (مانند هر فرد مکلفی)، واجب و لازم است که گواهی داده و اقامه شهادت نماید، هر چند علیه والدین خود باشد.

ممکن است گفته شود امر به اقامه‌ی شهادت، با قبول و پذیرش آن متفاوت است. یعنی اقامه‌ی شهادت، عنوانی غیر از پذیرش شهادت است. به عبارت دیگر هر چند واجب است فرزند علیه پدر خود شهادت بدهد، اما حاکم نباید این شهادت را بپذیرد. همانگونه که شخص فاسق هرگاه به ادای شهادت، دعوت شود، بر او واجب است که شهادت بدهد، ولی قاضی نیز وظیفه دارد به چنین شهادتی توجه نکند. (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۳۵ و فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۴۲۷). برای برطرف کردن این تصور و ذهنیت، می‌توان گفت هر چند موضوع آیه، اقامه‌ی شهادت است. اما معقول نیست به ادای شهادت، امر شود اما از آن طرف، بی سبب، آن شهادت و گواهی پذیرفته نشود. به نظر می‌رسد امر به چنین شهادتی با فرض نپذیرفتن و عدم قبول آن، قابل توجیه نیست و به جدّ و به غایت، نامدلل و ناموجه است. زیرا اثر و فایده‌ی ادای شهادت، پذیرش آن و مآلا اثبات حقی به واسطه‌ی آن است. (رک: اردبیلی، بی‌تا، ص ۶۹۲). ممکن است تصور و گمان شود این آیه با روایت «لا تقبل شهادة الولد علی والده»، تخصیص یافته است. اما در پاسخ می‌توان گفت صلاحیت مخصص شدن، بر فرع حجیت و اعتبار آن است. یعنی اگر دلیلی

بخواید در نقش مخصص، ظاهر شود، باید قبل از آن، ارزشمندی و اعتبارش به اثبات برسد و آنگاه در کسوت مخصص خودنمایی کند. اما این روایت، مرسله و بلکه در نهایت ارسال است. هر چند ناقل این روایت، شیخ صدوق (ره) است و در نظر برخی، همانند مسند تلقی شده و گفته‌اند مراسیل صدوق، همانند و در حکم مسانید است اما پاره‌ای از فقیهان به هیچ روی، روایت مرسله را دارای اعتبار نمی‌دانند. تعبیر مرحوم خوئی (ره) که خود از رجالیون نامدار امامیه است، گواه این سخن است. ایشان می‌نویسد: «مرسله الصدوق لیست بحجه» (موسوی خوئی، ۱۴۲۲، ج ۴۱، ص ۱۱۸). بنابراین مبنا، مرسله بودن، ضعف و آسیب روایت، تلقی می‌شود، هر چند مرسله‌ای باشد که از سوی شیخ صدوق، نقل شده باشد. از همین رو توان تخصیص آیه را ندارد.

ب: دلیل دوم آیاتی است که بر حرمت کتمان گواهی دلالت دارد. در ۱۷ آیه قرآن، واژه‌ی کتمان و مشتقات آن به کار رفته است. خداوند در ۱۶ مورد، کتمان حقیقت را مذموم دانسته و به کتمان کننده آن، هشدار داده است. (بقره ۳۳، ۴۲، ۷۲، ۱۷۴، ۱۵۹، ۱۴۶، ۱۴۰، ۲۲۸؛ آل عمران ۷۱، ۱۸۷، ۱۶۷ و نساء ۳۷، ۴۲ و مائده ۲۸، ۶۱، ۹۹). دو آیه از آن‌ها درباره‌ی کتمان شهادت است. در سوره‌ی مائده آیه ۱۰۶ آمده است: «وَلَا تَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ» و شهادت الهی را کتمان نمی‌کنیم. زیرا در آن صورت از گناهکاران خواهیم بود. در این آیه شریفه، کتمان شهادت و عدم بیان (اقامه نکردن) گواهی، گناه و اثم شمرده شده است. اگر شهادت فرزند علیه پدر پذیرفته نشود، او گناهکار است. منع کردن او از شهادت نیز گناه است. در سوره‌ی مبارکه بقره، آیه ۱۴۰ «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ» و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که گواهی و شهادت الهی را که نزد اوست، کتمان می‌کند. در این آیه، کتمان شهادت از سوی هر فردی که باشد، ستم و ظلم و بلکه ظالمانه‌تر تلقی شده است. بدیهی است کمک به ظلم و ظالم از راه منع از گواهی و شهادت، خود نیز ظلم و ستم خواهد بود. این دو آیه، مطلق هستند و شامل هر فرد با هر شرایطی می‌شوند. پنهان ساختن شهادت و گواهی رای به عدم جواز شهادت فرزند علیه پدر، مصداقی از عنوان کلی مندرج در آیه شریفه است.

ج: استدلال سوم این دسته، استناد به روایاتی است که برای اثبات روایی و جواز شهادت علیه پدر، می‌توان از آن‌ها بهره گرفت که خود دو گونه‌اند. برخی در پذیرش شهادت فرزند علیه پدر، صراحت داشته و نص، تلقی می‌شوند و پاره‌ای دیگر، ظاهر در حرمت کتمان

شهادت، به گونه‌ی مطلق و عام و بدون تقیید و محدودده‌ی خاصی، هستند. گزارش نمونه‌هایی از هر کدام، در بیان و تبیین دلیل مورد نظر، کفایت می‌کند.

روایت اول: «سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورِ الْخَزَاعِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدِ السَّائِيَّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: كَتَبَ أَبِي فِي رِسَالَتِهِ إِلَيَّ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الشَّهَادَاتِ لَهُمْ قَالَ فَأَقِمِ الشَّهَادَةَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ عَلَي نَفْسِكَ أَوْ الْوَالِدَيْنِ أَوْ الْآقْرَبِينَ» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۲۷۶ و کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱۴، ص ۵۶۶ و حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۳۶۸).
علی بن سوید گوید: امام کاظم (ع) در نامه‌ی، در پاسخ به من که درباره شهادت پرسیده بودم، نوشت: پس شهادت بده برای خدا، هر چند علیه خودت یا پدر و مادرت یا خویشاوندان باشد. بررسی‌ها حکایت از آن دارد که فقیهان امامی فقط به ذکر این روایت در کتب فقهی خود پرداخته‌اند. بررسی‌ها حکایت از آن دارد که فقیهان امامی فقط به ذکر این روایت در نمونه‌رک: شهید اول، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۳۳ و اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۴۰۶) و این خود نشان از آن دارد که ایشان این روایت را مبتلای به ضعف و فتور ندانسته و آن را پذیرفته‌اند.

روایت دوم: «عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحَصِينِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ عَلَى الْوَالِدَيْنِ وَالْوَالِدِ» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۳۴۰ و صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۲ و طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۲۵۷). «داود بن حصین گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: در مورد پدر و مادر و فرزند، شهادت دهید». در مورد سند، گفتنی است اکثر دانشوران عرصه‌ی فقهت، فقط به ذکر روایات مربوطه پرداخته‌اند. گویی در روایت اشکالی ندیده‌اند. (شهید اول، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۳۳). البته محقق اردبیلی، علی‌رغم اشاره به وجود اختلافات در مورد «داود بن حصین»، این مخالفت را مضر به صحت و اعتبار روایت نمی‌داند. وی گوید: «الایضر الخلاف فی حال داود». (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۴۰۶). عدم اتخاذ موضع مخالف در مقابل روایت و سند آن، دال بر پذیرش آن است.

روایت سوم: «عَنْ جَابِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ كَتَمَ شَهَادَةً أَوْ شَهِدَ بِهَا لِيَهْدِرَ بِهَا دَمَ امْرَأٍ مُسْلِمٍ - أَوْ لِيَزْوِيَ بِهَا مَالَ امْرَأٍ مُسْلِمٍ - أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْجْهَهُ ظُلْمَةٌ مَدَّ الْبَصَرَ - وَ فِي وَجْهِهِ كُدُوحٌ تَعْرِفُهُ الْخَلَائِقُ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ - وَ مَنْ شَهِدَ شَهَادَةً حَقًّا لِيُحْيِيَ بِهَا حَقَّ امْرَأٍ مُسْلِمٍ - أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْجْهَهُ نُورٌ مَدَّ الْبَصَرَ - تَعْرِفُهُ الْخَلَائِقُ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ - ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) أَلَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ - يَقُولُ وَ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۳۱۲ و صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۹). جابر جعفی از امام

باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هر کس شهادت را کتمان کند یا به دروغ شهادت دهد تا خون شخص مسلمانی را پایمال کند یا مال مسلمانی را تلف نماید، روز رستاخیز به محشر آید با رویی سیاه که ظلمت سیاهی آن تا چشم کار می‌کند، کشیده شده است و در رویش، خراش و زخمی باشد و همه مردم صحرای محشر او را به اسم و رسم بشناسند و هر کس شهادت حقی دهد تا مال مسلمانی احیا شود و از نابودی برهد، روز قیامت وارد شود در حالی که نوری از رویش تا جایی که چشم می‌بیند، پرتوافکننده است و مردم محشر او را بنام و نسب بشناسند.» آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود: آیا نمی‌بینی که خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» برای خدا اقامه شهادت کنید. جابر جعفی از یاران خاص و اصحاب سر امام باقر علیه السلام بوده و هیچ قدح و ضعفی، متوجه ایشان نیست. (بروجردی، ۱۴۲۹، ص ۳۱۱). بر اساس این روایت، کتمان و پنهان داشتن شهادت، موجبات رسوایی و عذاب اخروی را فراهم می‌آورد. از همین رو نباید و نمی‌توان شهادت را کتمان کرد، هر چند این شهادت علیه والدین باشد. به دیگر سخن، گواهی و شهادت علیه پدر، از اصل و مبنای قرآنی و روایی که کتمان شهادت را نادرست و حرام می‌داند، استثناء نشده و تخصیص نخورده است و همچنان حکم به لزوم ادای شهادت، بر آن حاکم است.

روایت چهارم: شُعَيْبُ بْنُ وَقِيدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الصَّادِقِ (ع) عَنْ أَبِيهِ (ع) عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي أَنَّهُ نَهَى عَنْ كِتْمَانِ الشَّهَادَةِ وَقَالَ - مَنْ كَتَمَهَا أَطَعَمَهُ اللَّهُ لَحْمَهُ عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ - وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ - وَ مَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ أَثِمَّ قَلْبُهُ. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۳۱۳). «رسول خدا (ص) فرمود: هر کس که از شهادتش بازگردد و آن را کتمان سازد، خداوند گوشتش را در برابر همه خلایق به او می‌خوراند. این مفاد همان آیات قرآن کریم است که: شهادت را کتمان نکنید. هر کس آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است.» بررسی سندی به سبک روایات پیشین در مورد این حدیث، ساری و جاری است. یعنی ذکر این روایت در کتب فقهی، بدون وارد کردن اشکال، بیانگر موافقت است. (برای نمونه: رک: حلی، جمال‌الدین، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۵۰۶ و طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۱۵، ص ۲۹۱ و گلپایگانی، ۱۴۰۵، ص ۲۴-۲۷). این روایت از جهت عموم و اطلاق، شامل کتمان هر نوع و هر گونه شهادتی می‌شود. شهادت فرزند علیه پدر، گونه‌ای از شهادت است و به طور طبیعی، مشمول این دلالت لفظی می‌شود و فرزند نباید آن را کتمان و پنهان سازد، بلکه وظیفه دارد آن را بیان کند.

د: دلیل دیگری که این انگاره برای اثبات مدعای خود از آن استفاده می‌کند، امر به معروف و نهی از منکر است. امر به معروف و نهی از منکر، از واجبات مورد اهتمام شارع مقدس است. اقامه‌ی شهادت، معروف است و ترک آن، منکر. افزون بر آن، ترک شهادت، منجر به پایمال شدن حقوق انسان‌هایی خواهد شد و این نیز منکری دیگر است. مانند این که بی‌گناهی، گناهکار شناخته شود یا خون مسلمانی به هدر رود و یا مالی به ناحق از دست مالک اصلی، خارج شود. در روایات، وجوب شهادت به استناد امر به معروف و نهی از منکر به گونه‌ای پذیرفته شده است. الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ ع فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا - قَالَ مَنْ كَانَ فِي عُنُقِهِ شَهَادَةٌ - فَلَا يَأْبَ إِذَا دُعِيَ لِإِقَامَتِهَا - وَ لِيَقْمَهَا وَ لِيُنْصَحَ فِيهَا - وَ لَا تَأْخُذُ فِيهَا لَوْمَةً لَأَنَّهُمْ - وَ لِيَأْتُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِيُنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ. (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۳۱۴). علاوه بر آن، ممکن است گواهی ندادن، موجب ظلم بر دیگری یا تحقق امر فاسد و نادرستی شود. به همین جهت، لزوم دفع و پیشگیری از ایجاد امر فاسد (که مستند به ادله‌ی مستحکم و وجوب امر به معروف و نهی از منکر است)، ادای شهادت را بر شاهد، واجب و بایسته می‌کند. در این میان، تفاوتی بین شهادت فرزند علیه پدر و سایر حالت‌ها وجود ندارد. بنابراین فرزند می‌تواند از باب امر به معروف و نهی از منکر، علیه پدر خود، شهادت دهد.

ذ: دلیل دیگری که این انگاره، به آن تمسک کرده است، اصل لزوم هماهنگی با اهداف و مقاصد شارع است. گو این که فلسفه و حکمت تشریح شهادت و گواهی، صیانت از اعراض، نوامیس و حفظ اموال مردم است. برای تحقق این مقصد، نمی‌توان و نباید محدودیت و ممنوعیت خاصی را در نظر گرفت به گونه‌ای که تحصیل این هدف، ناممکن و ناشدنی گردد. هر چند در شهادت به نفع افراد، توجه تهمت به شاهدان، محتمل و ممکن است، اما در گواهی علیه دیگران، تهمتی متوجه شاهدان نخواهد شد. با ایجاد محدودیت و رای به ممنوعیت شهادت فرزند علیه پدر، بخشی از اهداف و فلسفه‌ی تشریح، قابل دست‌یابی نیست و از دسترس خارج می‌شود. به دیگر سخن، شارع در وضع و جعل حکم شهادت، مقصد و مقصودی داشته است. اهمیت این هدف تا بدان پایه است که کتمان‌کننده‌ی شهادت، گناهکار شناخته شده است. برای تاکید بیشتر بر ناروایی کتمان شهادت، قلب انسان کتمان‌کننده نیز گناهکار دانسته شده است. (فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۶۲) «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» (البقره - آیه ۲۸۳). یعنی اگر توصیف خود فرد به گناهکار، نشانگر اشتباه و خطای موردی و

عملکردی، تلقی شود، گناهکار بودن قلب، حاکی از ساختار و بافتار آلوده‌ی انسان دارد. رای به عدم جواز شهادت علیه پدر، با رویکرد، مقصد شریعت و مقصود شارع، سازگار نیست. نتیجه‌ی توجه و الزام به هماهنگی با هدف و مقصد شارع مقدس، جواز و روایی شهادت علیه پدر است.

س: این نگرش، سرانجام با توسل به اصالة الجواز، مقصود و مقصد خود را به مستدل‌تر نشان می‌دهند. اصل و مبنای اولیه در شهادت و گواهی، جواز و روایی است. این حکم، مستند به آیات و روایات است. از آنجا که در شرع مقدس، اصل شهادت، پذیرفته و تشریح شده است، سخن از محدودیت، نیازمند دلیل است و محتاج اثبات. به بیان دیگر، اصل اولیه، بی‌قید و بدون شرط و فارغ از محدودیت، شهادت را جایز می‌داند. از همین رو شهادت علیه پدر، در حکم اولیه جواز، وارد است. زحمت بار اثبات عدم جواز بر دوش مدعی آن است. محدودیت و ممنوعیت، برای ابراز و اظهار وجود، دلیل می‌طلبد. بنابراین با شک در جواز یا عدم جواز گواهی علیه پدر، اصل بر روایی، جواز و درستی آن است. این اصل را نیز می‌توان در قالب اصل عدم تخصیص و اصل عدم تقیید، صورت‌بندی و تقریر کرد. یعنی این که اصل اولیه بر این است که عموم، تا زمانی که مبتلای به تخصیص نشده باشد، برقرار و لازم‌الاتباع است. عام بودن کسانی که می‌توانند شهادت دهند، شامل فرزند علیه پدر می‌شود. مدعای تخصیص (اخراج و استثنای شهادت فرزند علیه پدر از اصالة عموم)، نیازمند دلیل است. اصل عدم تقیید، چهره‌ی دیگر اصالة الاطلاق است. اصل اولیه این است که شهادت و گواهی، قید و شرطی ندارد. آن که مدعی است شهادت فرزند، قید و شرطی بر اصل اولیه اطلاق در جواز شهادت است و در نتیجه، شهادت فرزند را منع می‌کند، باید ادعای وجود قید و شرط را به منزل اثبات برساند. بنابراین، نتیجه و حاصل اصل اولیه، چه در صورت اصالة الجواز، تقریر شود و چه در شکل و قالب اصولی، فقهی و حقوقی اصل عدم تخصیص و اصل عدم تقیید، صورت‌بندی شود، همانا روایی و جواز شهادت فرزند علیه پدر است.

۶. تسری حکم به جد و مادر

بر پایه‌ی انگاره و نگرش برگزیده، شهادت علیه پدر، روا و جایز است. پس به طریق اولی، شهادت و گواهی علیه جد و بالاتر و حتی مادر، جایز و مشروع است. قیاس اولویت، عمل به مفهوم موافق است که از باب دلالت ادله‌ی لفظی است و به لحاظ مبنای اصولی، مقدم بر ادله دیگر از قبیل اجماع و اصول عملیه است. بنابر دیدگاه و نظریه‌ی عدم جواز شهادت علیه پدر،

در مورد اینکه ممنوعیت شهادت فرزند علیه پدر، منحصر به پدر بلاواسطه است یا شامل جد و مادر و... هم می‌شود، همداستانی وجود ندارد. در روایات مربوطه، تعبیر «والد» و «ولد» آمده است. واژه‌ی «والد» هرگاه در برابر «والده» و یا در کنار آن به کار رود، بدون تردید به معنای پدر است. اما آنگاه که منفرداً و بدون قرینه، استعمال شود، ممکن است مراد از آن جنس باشد، که هم شامل مادر می‌شود هم پدر. ولی معنای غالب والد، شخص پدر است نه مادر. در قرآن کریم هرگاه سخن از پدر به مفهوم خاص آن، یعنی پدر نسبی در میان باشد، از واژه‌ی والد استفاده شده است. به صاحب نطفه، پدر نسبی گفته می‌شود. یعنی فردی که انسانی دیگر (از طریق معتبر شرعی همچون ازدواج دائم و...) از نطفه‌ی او تکون یافته باشد. پدر در لغت به معنای مردی است که از او، دیگری بوجود آمده است یا مردی که فرزند داشته باشد. (دهخدا، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۳۱ و عمید، ۱۳۴۶، ص ۲۵۸). از همین رو است که پدر خوانده را نمی‌توان پدر دانست. در صدق عنوان «والد» بر جد نیز تردید وجود دارد. اتخاذ موضع در این مساله، بستگی به دلیل و مدرکی دارد که مستند موضوع اصلی (شهادت علیه پدر) است. اگر مدرک نپذیرفتن این شهادت، اجماع باشد، پذیرش احتمال عدم تسری و تعدی، واجد قوتی است. چرا که در دلیل لبی، قدر متیقن را مبنای عمل می‌دانند. در موضوع ما، قدر متیقن، تنها عدم پذیرش شهادت علیه پدر است نه بالاتر از آن و نه پایین‌تر از آن و نه مادر. (گلپایگانی، ۱۴۰۵، ص ۱۶۹). افزون بر آن، ممنوعیت گواهی علیه پدر یک حکم استثنایی است. به همین جهت است که اکتفای به قدر متیقن که همان پدر بلاواسطه، مقتضای ادله و تحلیل است. از همین رو نمی‌توان و نباید دامنه‌ی آن را نسبت به جد و مادر و به طریق اولی، پدر رضاعی توسعه داد. (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۴۰۷ و نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱، ص ۷۸). علامه با عبارت «و فی مساواه الجَدِّ للاب و إن علا للاب إشکال»، تردید و در واقع، عدم تمایل خود را به این تسری نشان می‌دهد. (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۹۶)

نتیجه

از واکاوی و درنگی در مجموع ادله‌ی پیش گفته، چه در کسوت مخالف و چه در موضع موافق، به نظر می‌رسد انگاره‌ی پذیرش شهادت فرزند علیه پدر، از اتقان و استحکام بیشتری برخوردار باشد. دلایلی از قبیل اطلاق ادله‌ی قرآنی و روایی، دلیل امر به معروف و نهی از منکر و اصل اولیه‌ی جواز پذیرش شهادت (اصل عدم ممنوعیت شهادت) و اصل عدم تخصیص و

اصل عدم تقیید، بسیار منطقی تر جلوه می کنند. مدعای ما به فلسفه و حکمت جعل و تشریح شهادت و گواهی (به عنوان یکی از ادله ی اثبات دعوی) نزدیک تر است. البته برای جلوگیری از ایجاد اختلافات خانوادگی و مستند به مصلحت تحکیم خانواده، می تواند شهادت و گواهی فرزند، بدون حضور اعضای خانواده و به صورت مخفیانه و ناآشکار باشد.



منابع

قرآن کریم

- ابن ادریس (حلی)، محمد بن منصور، (۱۴۱۰ق)، السرائر، چاپ دوم، قم، انتشارات اسلامی
- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، دارالفکر للطباعة
- اردبیلی، احمد بن محمد، (بی تا)، زیاده البیان، چاپ اول، تهران، المكتبة الجعفریة
- _____، (۱۴۰۳)، مجمع الفائده و البرهان، چ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی
- امامی، سید حسن، (۱۳۷۲ش)، حقوق مدنی، تهران، انتشارات اسلامیة
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۸۲ش)، ترمینولوژی، چاپ سیزدهم، تهران، گنج دانش
- حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعة، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت (ع)
- حسینی دشتی، سید مصطفی، (۱۳۷۹ق)، معارف و معاریف، چ اول، تهران، مؤسسه آرایه
- حلی، احمد بن محمد، (۱۴۰۷ق)، المهذب البارع، چ اول، قم، انتشارات اسلامی
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف، (۱۴۱۳ق)، قواعد الأحكام، چ اول، دفتر انتشارات اسلامی
- _____، (۱۴۲۰ق)، تحریر الاحکام، چ اول، قم، مؤسسه امام صادق (ع)
- حمیری، نشوان بن سعید، (۱۴۲۰ق)، شمس العلوم و دواء الکلام، چ اول، بیروت، دارالفکر
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۹ش)، فرهنگ دهخدا، چ دوم، تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا،
- سید رضی، محمد بن حسین، (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه، چ اول، قم، مؤسسه نهج البلاغه
- شهید اول، محمد بن مکی، (۱۴۱۷ق)، الدرر، چ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، (۱۴۱۰ق)، الروضة البهیة، چ اول، قم، کتابفروشی داوری،
- _____، (۱۴۱۳ق)، مسالک الأفهام، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة،
- صدوق، محمد بن علی، (۱۴۱۳ق)، من لا یحضره الفقیه، چ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی
- _____، (۱۴۱۸ق)، الهدایة، چ اول، قم، مؤسسه امام هادی (ع)
- طباطبایی بروجردی، حسین (۱۴۲۹ق)، منابع فقه شیعه، چاپ اول، تهران، فرهنگ سبز
- طباطبایی، سید علی بن محمد، (۱۴۱۸ق)، ریاض المسائل، چ اول، قم، مؤسسه آل البيت (ع)
- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان، چ سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو
- طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۷ق)، الخلاف، چ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی
- _____، (۱۴۰۷ق)، تهذیب الأحکام، چ چهارم، دارالکتب الإسلامیة،
- علم الهدی (سید مرتضی)، علی بن حسین، (۱۴۱۵ق)، الانتصار، چ اول، قم، انتشارات اسلامی



- عمید، حسن، (۱۳۴۶ش)، فرهنگ فارسی عمید، چ اول، تهران، انتشارات امیر کبیر
- فاضل هندی، محمد بن حسن، (۱۴۱۶ق)، کشف اللثام، چ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی
- فاضل مقداد، عبدالله، (۱۴۲۵ق)، کنز العرفان، چ اول، قم، انتشارات مرتضوی
- فخر المحققین، محمد بن حسن، (۱۳۸۷ق) / یضاح الفوائد، چ اول، قم، مؤسسه اسماعیلیان
- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۲۹ق)، الکافی، چ اول، قم، دار الحدیث للطباعة و النشر
- گلپایگانی، سید محمد رضا، (۱۴۰۵ق)، کتاب الشهادات، چ اول، قم، مقرر
- مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳ق)، المقنعة، چ اول، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید
- موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۴۰۹ق)، تحریر الوسیله، چ اول، قم، مؤسسه دار العلم
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم، (۱۴۱۰ق)، تکملة المنهاج، چ اول، قم، نشر مدینه العلم
- _____، (۱۴۲۲ق)، مبانی تکملة المنهاج، چ اول، قم، مؤسسه الإمام الخوئی
- نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام، چ هفتم، بیروت، دار إحياء التراث العربی،
- نراقی، احمد، (۱۴۱۵ق)، مستند الشیعه، چ اول، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام،